



حبیب کریمی - روزنامه‌نگار

## همه راه‌های تولید به نساجی ختم می‌شود



دولت وقت، قادر به مهار اسب سرکش تورم در قبال تأمین کالاهای اساسی نبود، تمام مایحتاج مورد نیاز مردم در فروشگاه‌های تحت انقیاد خود به آنان عرضه می‌کرد و حتی پا را فراتر گذاشته و از برندهای مشهور مد و پوشاک جهان، محصولات را تأمین و به صورت اقساط در اختیار مردم قرار می‌داد.

احمد خیامی که از دوران شکوفایی تولید ماشین ایرانی به ثروت و مکتب فراوانی دست یافته بود، در اقصی نقاط خراسان به تأسیس مدرسه از دوران ابتدایی تا دبیرستان و گاه هنرستان پرداخت و حتی برای دانش‌آموزان لباس‌های متحدالشکل از کارخانه نساجی تحت مدیریت خود فراهم نمود و به رایگان در اختیار دانش‌آموزان نیازمند قرار داد؛ اگرچه برادر او -محمود- نیز منش و روش وی را ادامه داد و به ایجاد مراکز آموزشی مبادرت نمود و حتی به دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور که گهگاه دچار تنگدستی مالی می‌شدند، کمک‌های نقدی اعطا می‌کرد و مرکزی را برای ارائه کمک‌های مادی به دانشجویان برجسته ایرانی تخصیص داد.

احمد خیامی چند سال پیش در لندن درگذشت و بعد از او محمود نیز به دیار باقی شتافت. ارواح این دو انسان شریف، مردم‌دوست، نیکوکار، فداکار و حامی مردم نیازمند و کارآفرین اشتغال‌زا قرین رحمت الهی باد...

و تنظیم باد تأیر ماشین‌ها را هم بر خدمات خود بیفزایند. اندک اندک بر توسعه و ترویج کار خویش افزودند تا آن‌که با کمک برخی از سرمایه‌داران آن زمان و اخذ وام و ... توانستند کارخانه تولید اتومبیلی که نام آن از نیاکان ما باقی مانده بود و پیکانی بر قلب دشمنان این آب و خاک به شمار می‌رفت راه‌اندازی کنند که در نوع خود در آن ایام، کاری بود کارستان و اقدامی در خور اعتنا و اعتبار ...

واحد تولید اتومبیل ایرانی وقتی به حد اشباع و تکمیل رسید، احمد برادر بزرگ‌تر که در وجود خود احساس خستگی می‌کرد، کلیه امور این کارخانجات عظیم را به برادرش -محمود- سپرد و خود به استراحت پرداخت. ابتدا به نیابت ریاست اتاق بازرگانی، صنایع و معادن دست یافت اما چون انسانی پرشور و فعال بود؛ دوباره وارد بازار کار شد و ابتدا یکی از فروشگاه‌های زنجیره‌ای را که به نام بنیانگذار حقوق و بشر و رهاکننده یهودیان در فتح شهر بابل در دوران پیش از میلاد مسیح (ع) بود را خریداری کرد و در ادامه به توسعه فروشگاه‌ها در تمامی نقاط شمال، جنوب، شرق و غرب تهران پرداخت. وی سپس یک شرکت نساجی را که تولیدکننده کت و شلوار بود، خریداری کرد و تولیدات این واحد نساجی را در فروشگاه‌های تحت اختیار خود با کاهش ۱۰ درصد از قیمت اصلی به مردم عرضه کرد. در آن دوران که

احمد و محمود وقتی از مشهد به تهران آمدند، در تنگنای اقتصادی سختی به سر می‌بردند اما چون عزم جزم کرده بودند تا روی پاهای خویش بایستند و منت از حاتم طائی نکشند، کارشان را ابتدا با یک لنگ، یک سطل و قدری مواد شوینده در انتهای خیابان سعدی جنوبی با شستن ماشین‌ها شروع کردند و شب‌ها برای استراحت به اتاق کوچکی که مقتبل مسجد اکباتان و جنب یک انبار لاستیک قرار داشت، می‌رفتند و دوباره وقتی صبح صادق طلوع می‌کرد، با گام‌های استوار و پوینده به کار شست‌وشوی ماشین‌ها می‌پرداختند تا آن‌که روزی اتومبیل یک تولیدکننده بزرگ ماشین یا واردکننده خودرو مقابل بساط آنها پنجر شد و این دو برادر مشهدی، سریع و چست و چالاک درصد رفع قضیه برآمدند و با آن مرد که در واحد تولید اتومبیل‌ها یا مونتاژ آن، صدها کارگر از راه حلال کار می‌کردند و سفره خویش را با عرق جبین و کدیمین برای هسمر و فرزندان خود می‌گستراندند؛ کمک کردند.

آن مرد «حبیب اخوان» مدیر کارخانجات اتومبیل سازی کرایسلر یا آریا و شاهین بود و همین امر سبب شد تا مهر این دو جوان بر قلب آن مرد بزرگ سیطره یابد و با کمک نقدی چشمگیری، توانستند در همان نزدیکی دکه کوچکی را اجاره کنند و علاوه بر شست‌وشوی اتومبیل، پنچرگیری